

فصلی چند از کتاب جرائم و کیفرها

در شماره گذشته تا حدی با نخستین فیلسوف حقوق جزای معاصر یعنی بکاریا آشنا شدیم چنانکه گفتیم ترجمه قسمتی از کتاب «جرائم و کیفر» تألیف این فیلسوف را در مجله حقوقی چاپ کرده‌ایم و فصولی از آن کتاب که اینجا چاپ میشود دنباله همان قسمت است در این چند فصل بکاریا از خود کشی، مهاجرت و آن دسته از جرائم بحث میکند که امروز بجرائم جنسی معروف است نکته مهم در این بحث دلایل اثبات این قبیل دعاوی ونحوه سنجش این دلایل است کتاب بکاریا را بسیاری از فیلسوفان خوانده‌اند و برآن تفسیری نوشته‌اند و یا در پاره‌ای از موارد برآن خرده گرفته‌اند و با عقیده نویسنده نتوانستند هم‌آهنگ باشند. ولتر، دیدرو از فیلسوفانی هستند که برای اثبات یا رد نظر بکاریا از فلسفه و تاریخ دلیل آورده‌اند و ما هر جا که با نظر این فیلسوفان برخوردیم از نقل آنها خودداری نکرده‌ایم. اگر کتاب از فصل سی و پنجم آغاز میشود نباید پنداشت که این فصل با فصلهای قبل چنان رابطه‌ای دارد که فهم و کلام را دشوار کند یکی از مزایای این کتاب اینست که هر فصل از موضوعی مستقل سخن به میان می‌آورد و دربار، یکی از مباحث حقوق جزا و فلسفه آن به بحث می‌پردازند. اینکه زمام قلم را بکف بکاریا می‌سپاریم

فصل سی و پنجم

خود کشی و مهاجرت

خود کشی جرمی است که نمیتوان آنرا تابع کیفر بمعنی اخص کرد چه این کیفر یا عائد لاشه‌ای بیجان و عاری از حس میشود و یا عائد مردمی بیگناه کیفری که بر یکر بیجان مجرم روا دارند در نظر عامه همان اثر را دارد که بر مجسمه‌ای شلاق زنند.

و اگر خانواده عاری از گناه را کیفر دهند این کیفر مکروه و ظالمانه است چه هنگامیکه کیفر صرفاً متوجه شخص بزهکار نباشد دیگر نشانی از آن آزادی نمیتوان یافت.

افراد بشر زندگی را بسیار دوست دارند و هرچه پیرامون آنانرا فرا گرفته آنانرا بزندگی دلبسته میکند. چهره دلفریب لذت، امید شیرین، این ساحره فتان که بجام زهرآلود مصائبی که هرروز لاجرمه سر میکشیم قطره چند از شربت سعادت میافزاید. چنان دل بشر خاکی را مسخر میکند که دیگر از رواج خود کشی بعلت بی کیفر گذاشتن این جرم نمیتوان ترسید.

اگر اطاعت از قوانین بر اثر وحشت از غذایی دردناک است کسیکه خورد را میکشد از هیچ نمیترسد چه مرگ بنیان حساسیت را فرو میریزد و دیگر این علت نمیتواند دست ناامید خود کش ها را از کار باز دارد. ولی کسیکه خود را میکشد کمتر از کسی بجامه زیان میرساند که برای همیشه ترك وطن میگوید اولی هر چه دارد برای وطن بجا میگذارد و حال آنکه دومی هم خود و هم بهره ای از دارائی خود را از دسترس وطن دور میکند.

باید بیشتر گفت چون نیروی ملت همان تعداد افراد است کسیکه برای پیوستن بکشوری دیگر، کشور خود را رها میکند دو برابر کسیکه خود را میکشد بجامه زیان میرساند.

مسئله بدین صورت درمیآید که بسود یا زیان جامعه است که بهر یک از اعضای خود آزادی دائم برای مهاجرت اعطا کند.

هر قانونی که بنفسه قوی نیست هر قانونی که پاره ای شرائط اجرای آنرا معوق تواند کرد هیچگاه نباید وضع شود عقاید عامه که بر دلها مسلط است تابع تأثیرات آهسته و نامستقیم قانونگذار است ولی هنگامیکه این تأثیرات شدید و مستقیم باشد عقاید عامه در برابر آنها ایستادگی میکند و قوانین بیفائده که بزودی از اعتبار واحترام می افتند مایه تحقیر مناسب ترین قانون نیز میشود و این قوانین را مردم بجای آنکه حافظ آسایش عامه بدانند موانعی در شمار میآورند که باید بر آنها فائق آمد. از آنجا که نیروی احساسات ما محدود است اگر بخواهند افراد را باحترام اموری وادارند که با سعادت جامعه کاری ندارد این افراد دیگر بقوانین واقعاً مفید چندان واقعی نمیگذارند.

دیگر درباره نتایجی که موزع عاقل سعادت عامه را از این اصل عاید میشود بسط مقال نمیدهم فقط در صدد اثبات این حقیقت بر میآیم که نباید دولت را مبدل بزندان کرد.

قانونی که بخواهد از افراد آزادی ترك کشور را باز پس گیرد قانونی بیهوده است چه اگر صخره‌های صعب‌العبور و دریا‌های طوفانی و غیر قابل کشتیرانی این کشور را از کشورهای دیگر جدا نکند چگونه تمام نقاط مرزی آن را میتوان حراست کرد و چگونه میتوان بر مأمورین حراست نظارت کرد.

مهاجری که با خود هر چه دارد میبرد چیزی بجا نمیگذارد تا قانون کیفر خود را درباره آن اجرا کند جرم وی همینکه ارتکاب یافت دیگر نمیتوان آنرا کیفر داد و اگر قبل از ارتکاب او را کیفر دهند آنهم مجازات قصد است نه مجازات عمل و اجرای آن اعمال قدرت مستبدانه بر افکار است که همیشه آزاد و مستقل از قوانین بشری است.

آیا باید با مصادره اموالی که مهاجر بجا میگذارد در صدد مجازات وی برآیند؟ ولی اگر اندک احترامی برای قراردادهای افراد قائل شوند - تبانی این تدبیر را هم باطل میکند از آن گذشته چنین قانونی روابط تجاری ملل را از هم می‌گسلد و اگر هنگام بازگشت مهاجر را کیفر دهند اینکار ممانعت از تدارک خسارتی است که وی بر جامعه رسانده و تبعید دائم کسی است که یکبار از کشور خود دور شده است. سرانجام منع خروج از کشوری آتش اشتیاق بخروج را در دل کسانی که در آن کشور بسر می‌برند تیزتر میکند و بیگانگان را از اقامت در آن کشور باز میدارد چه باید اندیشید در حق حکومتی که برای نگاهداشتن افراد در کشور خود کشوری که طبعاً بر اثر احساسات (۱) اولیه کودکی بر آن دلبستگی دارند جز ترس و سیله‌ای ندارد؟ مطمئن‌تر وسیله دلبسته کردن افراد بمیهن خود، افزایش سعادت هر فرد است همچنانکه هر دولتی باید همه تلاش و کوشش خود را بکار برد تا کفه تجارت خود را سنگین‌تر کند بهمانگونه بزرگتر مصاحبت شهریار و ملت در اینست که مجموع سعادت در کشوری از مجموع سعادت در کشور همسایه برتر باشد.

تجمل عنصر اساسی این سعادت نیست با آنکه تجمع ثروت را در دست

۱ - و بقول صاحب مطول

احب بلاد الله ما بین صارة
بلاد بها حل الشباب تمیمتی

الی صفوان ان یسبح سحابها
واول ارض مس جلدی ترا بها

یکتن مانع میشود و چاره‌ای ضروری برای نا برابری افراد است که هرچه جامعه ترقی کند بر قدرت آن نابرابری می‌افزاید. (۱)

ولی در کشوری که امنیت اموال و آزادی اشخاص فقط بقانون بسته است لذات ناشی از تجمل مایه سعادت عامه است چه این لذات مشوق مردم است و حال آنکه اگر حقوق افراد را قانون تضمین نکرده باشد این لذات وسیله استقرار حکومت استبدادی است. همچنانکه حیوانات دلیر و پرندگان آزاد انزوای دور از غوغا و جنگلهای دور دست را که در آن آزادی آنها از خطر مصون است بر دشتهای خرم

۱ - تجارت یا مبادله اشیاء تجملی عاری از عیب نیست این اشیاء را عواملی فراوان تهیه میکند ولی در میان عده‌ای معدود میگردد و اکثر مردم جز بندرت آنها را بسیار کم از آن بهره کافی نمیبرد و از همین روست که بشر تقریباً همیشه از بدی بخت و بی‌نوائی خود مینالد ولی این احساس اثر مفایسه است و از واقعیت عاری است. هنگامیکه توسعه اراضی کشوری بیش از افزایش نفوس آنست تجمل مشوق استبداد میشود زیرا بتناسب پراکندگی جمعیت از صنایع خصوصی میکاهد و هرچه صنعت کمتر باشد تملق و اطاعت فقرا از توانگران بیشتر است و جاه و جلال توانگران اجازه ادامه حیات به فقرا میدهد و در این حالت. دسته‌بندی مظلومان علیه ظالمان به اندازه‌ای دشوار است که دولت هیچ ترسی از شورش ندارد افراد قوی به آسانی احترام و انقیاد و اطاعت دیگران را کسب میکنند و این تقریباً نوعی پرستشی است که فاصله‌ای را که البته در میان اقویا و بدبختان می‌افکند آشکارتر و محسوس‌تر میگرداند افراد هرچه کمتر ملحوظ شوند مستقل‌ترند و هنگامی کمتر ملحوظ میشوند که تعداد آنان فراوان باشد از همین روی هنگامیکه افزایش نفوس بیش از توسعه ارضی کشور است اشیاء تجملی برعکس بمثابه در برابر استبداد است صنعت و فعالیت افراد را تشویق میکند توانگر در پیرامون خود چندان لذت مییابد که دیگر بلذت تجمل و تفاخر نمیپردازد و همین تفاخر است که در ذهن مردم تعلق خاطر و وابستگی آنان را بتوانگران آشکارتر میکند و میتوان دید که در کشورهای پهناور ولی کم جمعیت و ناتوان اگر علی دیگر مانع نباشد تجمل و تفاخر باید رائج باشد در صورتیکه از جنبه تفاخر و تجملی که در وسائل آسایش است در کشورهای پر جمعیت و کم خاک دائماً کاسته میشود. (یادداشت مؤلف)

و باروری برتری میدهند که بشر یعنی دشمن آنها در آن دام گسترده است همانگونه افراد از لذائذی گریزانند که دست مستبدان معطلی آنهاست.

اکنون مدلل شد که قانونی که افراد را در کشور خود زندانی میکند ظالمانه و مضر است و درباره قانونی که خود کشی را کیفر میدهد باید همین حکم را جاری کرد.

این جرمی است که خداوند پس از مرگ بزهکار آنرا کیفر میدهد و کیفر پس از مرگ فقط با خداست ولی در برابر افراد این جرمی نیست چه کیفر دامنگیر خانواده عاری از گناه میشود نه دامنگیر خود مجرم.

اگر بر من خرده گیرند که ترس از این کیفر باز قادر است که دست ناامید خود کش را از اینکار بازدارد میگویم آنکه به آرامی از لذت زیستن چشم میپوشد و وجود این جهان خاکی را چندان منفور دارد که ابدیتی شاید توأم با بدبختی را بر آن برتری میدهد مطمئناً از تصور تحمل ننگی که جرم وی نصیب خاندانش میکند متأثر نخواهد شد.

شرح و لتر

خود کشی

هران مشهور کشیش سن سیران که او را مؤسس پررویال میدانند در سال ۱۶۰۸ « رساله‌ای درباره خود کشی » نوشت که یکی از کتب نامدار اروپا شده است.

وی میگوید « احکام عشره » میفرماید که کسی را نباید کشت این فرمان بخوبی هم شامل خود کشی میشود و هم شامل کشتن دیگران. اگر کشتن هم نوع در مواردی جائز باشد خود کشی نیز در مواردی دیگر جائز می شود و هیچکس نباید قبل از مشورت با خود قصد جان خود کند.

قدرت عامه که در این جهان جانشین قدرت الهی است میتواند حاکم بر حیات ما باشد عقل بشر نیز بدین منوال میتواند جانشین عقل الهی بشود چه این عقل پرتوی از نور ازلوی است.

سن سیران این استدلال را که مغلطه‌ای بیش نیست بسیار بسط میدهد

ولی هنگامیکه بتوضیح و جزئیات میپردازد جواب وی مشکل تر است وی میگوید میتوان برای مصلحت پادشاه یا کشور یا پدر و مادر خود را کشت. محملی برای محکوم کردن کردوس و کوریتوس نمیتوان یافت هیچ شهریاری نیست که خانواده کسی را کیفر دهد که خود را در راه او فدا کرده است چه بگویم؟ هیچ شهریاری نیست که یارای آنرا داشته باشد که اینکار را بی پاداش گذارد سن توماس قبل از سن سیران همین مطلب را گفته بود ولی برای آنکه بدانیم که آنکه در راه میهن جان میسپارد در خورستایش ماست نیازی به توماس و بن آوانتور و هران نداریم. کشیش سن سیران از کلام خود نتیجه میگیرد که مجاز است که شخص برای خود نیز آنچه را که برای دیگری نیکوست انجام دهد همه میدانند که پلوتارک و منتسی و سنک و فیلسوفان دیگر تا چه اندازه خود کشی را ستوده اند و این مطلبی است که دیگر نکته ای تازه بر آن نمیتوان افزود سر آن ندارم که بدفاع از عملی برخیزم که قانون آنرا محکوم کرده است ولی عهد عتیق و عهد جدید هیچکدام ترك زندگی را برای کسی که آنرا برنتابد نهی نکرده است هیچ قانون رومی خود کشی را نکوهیده ندانسته است برعکس این متن قانون مارک آنتوان است که هیچگاه نسخ نشده است.

« اگر پدر یا برادر شما بی آنکه بجرمی متهم باشد خود را بکشد خواه برای رهایی ازالم و خواه برای خستگی از زندگی و خواه بر اثر ناامیدی یا جنون. وصیت او معتبر است و وراثت او از او ارث میبرند. »

با وجود این قوانین بشری استادان ما. ما میخی بر جسد خود کش فرو میبریم و او را روی تخته ای میکشیم و خاطره او را ننگین میکنیم تا آنجا که مسلم است خانواده او را هم ننگین میکنیم (۱) پسر را بجرم از دست دادن پدر خود

۱ - کتاب کشیش سن سیران در ۱۶۰۹ با اجازه پادشاه طبع شد و باید در کتابخانه سلطنتی نسخه ای از آن باشد. متن کتاب کشیش سن سیران در این باره چنین است.

فرمان الهی در باره نهی از قتل هم شامل قتل دیگران است و هم شامل قتل خود و بهمین دلیل با عبارتی کلی ذکر شده است تا هر نوع خود کشی را در بر گیرد گاهی پیش میآید که علی رغم این نهی و بدون مخالفت با آن در پاره ای

و زن را بعلت فقدان شوی کیفز میدهم حتی دارائی مرده را نیز مصادره می کنند و این همان ربودن سهم کسانست که این دارائی بدانان تعلق دارد ، این عادت نیز مانند بسیاری دیگر. از حقوق شرعی ما سرچشمه گرفته است که مرده در آزادی را از داشتن گور محروم میکنند و از اینجا نتیجه میگیرند که کسی که در آسمان ظاهراً ارثی ندارد در زمین هم وارثی نخواهد داشت .

حقوق شرعی در مبحث توبه میگوید که یهودا با خود کشی گناهی بزرگتر از فروش خواجه ما عیسای مسیح مرتکب شد .

فصل سی و ششم

پاره‌ای از جرائم که اثبات آنها مشکل است

پاره‌ای از جرائم در جامعه روی میدهد که وقوع آنها فراوان ولی اثبات آنها مشکل است - زنا - غلامبارگی - بچه کشی از آن جمله است .
زنا جرمی است که از نظر سیاسی از آن روی فراوان است که قوانین ثابت

شرائط کشتن ممنوع جائز میشود همچنین مواردی پیش میآید که بدون مخالفت با این نهی خود کشی نیز مجاز تواند بود مابه اختیار واردات قصد مخالفت با خود نمیکنیم و چون اینکار باید با شرف و فضیلت صورت گیرد باید عقل برصواب بودن آن رأی دهد همچنانکه در تسلط برجان ما دولت جانشین قدرت الهی میشود عقل بشر نیز در این باره جای عقل الهی را میگیرد و چون قوام وجود بشر جز بوجود خدا نیست وی حق تسلط بر این موجود دارد چه خدا این تسلط را به او داده است و این تسلط را خدا از آن به وی داده است که پرتوی از نور ازلی بوی اهدا کرده تا در روشنائی آن درباره اعمال خودداری کند « صفحه ۸ و ۹ و ۱۶ و ۱۷ مجله موسوم به (مسئله پادشاهی و راه حل آن) .

و پایدار نیست و از طرفی طبعاً دو جنس مخالف بیگدیگر تمایل دارند (۱). اگر روی سخن با ملتی بود که هنوز از معارف مذهبی محروم بود میگفتیم که این جرم را با جرائم دیگر تفاوتی فاحش است زنا جرمی است مولود افراط در حاجتی دائم، مشترك در همه افراد بشر خاکی و مقدم بر جامعه ای که همین حاجت مؤسس آنست و حال آنکه جرائم دیگر که هدف آنها کم و بیش در هم شکستن پیمان اجتماعی است بیشتر معلول شهیات وقت است تا معلول حوائج طبیعی. کسانیکه تاریخ را خوانده اند و درباره ماهیت بشری تحقیق کرده اند بر این حقیقت اعتراف دارند که شماره جرائم ناشی از تمایل جنسی مخالف در یک اقلیم همیشه برابر با مقداری ثابت است و اگر این واقعه راست باشد هر عادت که هدفش کاهش از مجموع این جرم باشد بیهوده و حتی شوم است چه نتیجه این قانون آنستکه یک قسمت از جامعه را حامل حوائج خود و حوائج دیگران میکند عاقلانه ترین تصمیم شاید آن باشد که جریان طبیعی سیل شهیات را دنبال و آن جریان را چنان به رودخانه های کوچک تقسیم کنند که افراط و تفریط را مانع شوند افراط در طغیان و تفریط در قحطی و خشکی.

ثبات وفا در روابط زناشویی همیشه با فراوانی و آزادی نکاح بستگی دارد اگر خرافات موروثی با این نکاح همراه باشد و اگر عقده حل و عقد نکاح بیدولایت پدری باشد علیرغم سخنان پرطنطنه علمای اخلاق عامه که همیشه با اغماض از علت معلول را دشنام میدهند. آری علیرغم این علماء دوستی محرمانه و عشق بازی رشته این گونه نکاح را میگسلد ولی این افکار برای کسانی بیهوده است که علیرغم تمایل طبیعی به ارتکاب منهیات. تعالیم عالی مذهب آنها را در حد وظیفه نگاه میدارد.

۱ - این تمایل از بسیاری جهات بجاذبه عمومی شباهت دارد نیروی این دو علت بر اثر فاصله تقلیل مییابد اگر قوه جاذبه حرکات اجسام را تغییر میدهد تمایل یا کشش طبیعی جنس بجنس دیگر تا وقتی اثر آن باقی است همه حالات روح را متأثر میکند و این عامل از آنجا تفاوت دارند که قوه جاذبه چون بمانعی برخورد بحال تعادل درمیآید در صورتیکه آتش عشق در برابر مانع تندتر و تیزتر میشود (یادداشت مؤلف)

زنا جرمی آنی است پس از آن اسرار پیرامون آنرا فرا میگیرد و پرده‌ای گرداگرد آن کشیده میشود که قانون نیز بر محکم کردن آن پرده مدد میکند. پرده‌ای لازم ولی چنان شفاف که بر لطف و زیبایی آنچه در درون دارد میافزاید فرصت چنان مناسب است و نتیجه چنان مشکوک که ممانعت از زنا هنگامیکه کمتر رایج باشد برای قانونگذار بسیار آسانتر است از وقتی که بر اثر رواج آن در صدد کیفر دادن مرتکبین برآید. قاعده کلی آنستکه هر جرمی که بر اثر ماهیت آن باید بی کیفر بماند کیفر نیز محرکی دیگر برای ارتکاب آن جرم میشود هنگامیکه مشکلات را بتوان مقهور کرد و باز در برابر قدرت و فعالیتی که شخص در ذهن دارد تجسم این مشکلات نا امید کننده نیست، تخیل بسیار به هیجان میآید و با حرارتی تمام بدنبال مطلوب میشتابد مشکلات دیگر بصورت موانعی در میآید که تخیل هوسباز را از مطلوب خود دور میکند و او را بر آن میدارد که همه همت خود را به نتایج عملی که در نظر دارد مقصور کند در این وقت روح بیشتر دلباخته جهات مطبوع میشود تا عواقب خطرناک که همیشه فکر آنها را از خود دور میکند.

غلامبارگی که قانون بدین شدت آنرا کیفر میدهد (!) و علیه آن آن شکنجه خونخوار را بکار میبرند که بیگناه را هم با اعتراف و امیدارد کمتر معلول حوائج مرد منزوی و آزاد است تا معلول انحراف مشتتهیات مردی بنده که در اجتماع بسر میبرد اگر گاهی بر اثر اشباع در لذات پدید میآید غالباً اینکار معلول آن تربیت است که برای آنکه افراد را برای یکدیگر مفید کند کار خود را با بیفائده کردن آنان برای خود آغاز می کند در آنخانه که جمعی کثیر از جوانان پرحرارت و زنده دل که بر اثر موانعی مقهور نکردنی از جنس مخالف که طبیعت زیبایی آنرا قویاً در ذهن آنان مجسم میکند جدا مانده اند و پیش از وقت نیروئی رشد نیافته را بیفائده برای بشریت بکار میبرند خود را برای پیری زودرس آماده میکنند.

بچه کشی نیز تقریباً نتیجه موحش امری است که زن بدبخت یا بر اثر ناتوانی بدان تن در داده یا در برابر اکراه و زور تسلیم آن شده است، از یکسو ننگ و از سوی

۱ - لا اقل در فرانسه چنین نیست - قانون مجازاتی سخت مقرر میدارد ولی دیگر آنرا اجرا نمیکنند در ایتالیا مرد توانگر باسانی از این کیفر - خود را معاف میکند و بی احتیاط تهیدست فقط قربانی آنست (برسیود و دارویل)

دیگر مرگ موجودی بی‌خبر از مفهوم فقدان زندگی، چگونه این راه اخیر را برتری ندهد که او را از ننگ و بدبختی میرهاند او و کودک بدبختش را؟ بهترین وسیله مبارزه با این نوع جرم، حمایت از ضعیف و بدبختی بوسیله قوانین مفید و مؤثر در برابر آن نوع استبداد و ظلم است که فقط بر اثر معایبی به طغیان می‌آید که نمیتوان جامه فضیلت را بر ظاهر آنها آراست. هیچ نمی‌خواهم از وحشتی بکاهم که این جرائمی که از آنها سخن گفتم در ما پدید می‌آورد من ذکر منشاء آنها را خواسته‌ام و گمان می‌کنم که مجاز خواهیم بود که از آن این نتیجه کلی را بگیریم که کیفر جرمی را نمیتوان عادلانه یا ضروری (که همان عادلانه است) نامید که قانون با بهترین وسیله ممکن و تطابق شرائط اجتماعی یک ملت در صدد ممانعت از آن بر نیامده است.

فصل سی و هفتم

در باره نوعی جرم خاص

کسانیکه این رساله را خوانده‌اند مسلماً پی خواهند برد که من از آن نوع جرم سخن نگفته‌ام که کیفر آن اروپا را در خون بشر غرقه کرده است، آن مناظر وحشت‌زا را وصف نکرده‌ام که تعصب برای سوختن پیکر مخالفان پیوسته توده‌های هیزم را بر روی هم مینهد و مردم زنده بجای آتش زنه و هیمه آن بکار می‌روند و جمعیت خوانخوار نیز از فریاد و ناله و پرخفتان بدبختان لذت میبرد و افراد برای تماشای مرگ برادران خود در میان گردباد و سیاه دود میشتابند چنانکه گوئی به دیدن نمایش میروند، این تعصب میدان‌های عمومی را از خاکستر بشری اجساد سوخته و نیمه جان انباشته است.

مردم دل‌آگاه و روشن‌روان خوب میدانند که کشوری که در آن بسر می‌بریم و قرنی که ناظر آن هستیم و موضوعی که درباره آن سخن می‌گوییم بمن اجازه تحقیق در ماهیت این جرم را نمیدهد از آن گذشته این کاری بسیار طولانی خواهد بود و مرا از موضوع خود دور خواهد کرد اگر بخواهم علیرغم رفتار بسیاری از ملل لزوم وحدت عقاید را در دولتی سیاسی ثابت کنم و در صدد اثبات این نکته برآیم که چگونه عقاید مذهبی که جز اختلافی ظریف و مبهم و بر تراز میزان ادراک

بشری ، میان آنها نیست میتواند آرامش عامه را مشوش کند مگر آنکه یکی از این عقاید مجاز باشد و دیگران ممنوع .

با ید همچنین نشان داد که چگونه پاره‌ای از این معتقدات که بر اثر نضج افکار روشن‌تر میشود میتواند از برخورد با عقاید حقیقت را پدید آورد که پس از محو خطا باز بجای خود میماند و حال آنکه فرق دیگر که چندان دلائلی برای اثبات عقیده خود ندارند برای حفظ خویش بمساعدت زور نیاز دارند .

همچنین بسیار طولانی خواهد بود اگر بخواهم نشان دهم که برای جمع کلیه افراد یک کشور در تحت لوای عقیده مذهبی واحد باید افکار را در مضیقه گذاشت و آنها را واداشت که در برابر زور سر تسلیم و ارادت فرود آرند با آنکه این اجبار با عقل و قدرتی که ما بیش از عقل (۱) آنرا محترم میدانیم مخالف است چه این قدرت ملایمت و عشق برادران را بما توصیه میکند و از آن گذشته خوب واضح است که زور افراد را ریاکار میکند و در نتیجه افرادی پست پدید میآورد .

اگر در جایی قدرتی شروع و مفترض الطاعه باشد باید چنین پنداشت که همه این مسائل ثابت شده است و با مصاحبت عامه نیز مطابقت دارد .

و اما من در اینجا از جرائمی سخن میگویم که فقط به بشر طبیعی تعلق دارد و پیمان اجتماعی را نقض میکند ولی در باره گناهان باید مهر خاموشی بر لب گذارم چه اعتراف این گناهان اگر چه دنیوی هم باشد باید مطابق قواعدی غیر از قواعد فلسفه مقرر شود .

شرح و تتر

کیفر روافض

مخصوصاً استبداد بود که برای نخستین بار مجازات مرگ را برای کسانی که در اصولی با کلیسای مطاع مخالف بودند مقرر کرد قبل از ما کسیم ستمگر هیچ امپراتور عیسوی هیچ فردی را صرفاً بجرم داشتن عقاید مذهبی مخالف بشکنجه و عذاب محکوم نکرده بود راست است که دو کشیش اسپانیائی بودند که مرگ هوا داران پری سیلن را از ما کسیم خواستند ولی این نکته هم حقیقت دارد که این

ستمگر با ریختن خون روافض میخواست حزب غالب را باخود همداستان کرد و وحشگیری و عدالت برای او یکسان بود رقیب تئودوز و چون او اهل اسپانیا از ربودن امپراتوری شرق از چنگال وی بخود میباید و همچنین مغرور بود که توانسته است امپراتوری غرب را نیز بدست آورد تئودوز بعلت خونخواریش منور بود ولی او توانسته بود همه رؤسای مذهبی را باخود هم آهنگ کند ما کسیم با ادامه همان تعصب میکوشید که کشیشان اسپانیارا باخود همراه کند مذهب قدیم و جدید را بیک اندازه میستود شیادی و خونخواری این مرد با یکدیگر برابر بود درست مانند همه کسانیکه در این عهد به امپراطوری رسیدند یا قصد اینکار را داشتند حکومت این قسمت بزرگ جهان درست مانند حکومت امروز الجزائر بود ریا و فتنه امپراتوران را میآورد و میبرد و آنانرا غالباً از میان مللی مشهور به توحش برمیگزید و در آن هنگام تئودوز وحشیانی دیگر را از سکاها در برابروی قرار میداد همو بود که بر آرتش کت‌ها بیفرود و آلاریک فاتح را پرورش داد در این اغتشاش ترسناک سبقت با کسی بود که بتواند زودتر حزب خود را با کلیه وسائل ممکن قوی تر کند.

ما کسیم تازه در لیون امپراتور گراسین همکار تئودوز را کشته بود و درباره کشتن والنسین دوم که در بچگی در رم جانشین گراسین شده بود می اندیشید در شهر ترو ارتشی نیرومند مرکب از اهالی آلمان و گل گرد آورد و فرمان داده بود که در اسپانیا نیز برای او سپاهی فراهم آوردند در همین هنگام بود که دو کشیش اسپانیائی بنام ایداسیو و اتیا کوس که بسیار معتبر بودند نزد وی آمدند و از وی قتل پری سیلین و کلیه هواداران او را خواستار شدند که میگفتند که ارواح تجلیات خداست و تثلیث شامل سه اقنوم نیست و کفر را تا بدانجا رسانده بودند که در یک شبه نیز روزه می گرفتند ، ما کسیم که نیمی بت پرست بود و نیمی عیسوی بزودی بعظمت این جرائم پی برد و دو کشیش مقدس ایداسیو و اتیا کوس اجازه گرفتند که قبل از مرگ پری سیلین را شکنجه دهند ایندو در این شکنجه واعدام حاضر بودند تا آنچه صورت میگیرد مطابق نظم و قانون باشد و با سپاسگزاری از خداوند از محل شکنجه واعدام دور شدند و ما کسیم مدافع ایمان و مذهب را در ردیف مقدسان قرار دادند ولی ما کسیم چون از تئودوز شکست یافت و در پای فاتح او را کشتند کسی جسد او را مطابق قانون کلیسا بخاک نسپرد.

باید بخاطر آورد که مارتن مقدس کشیش شهر تور که واقعاً مردی خیر بود

برای پری سیلین تقاضای عفو کرد ولی کشیشان خود او را به رفض متهم کردند و از بیم آنکه مبادا در شهر ترو او را شکنجه دهند بشهر تور باز گشت.

و اما پری سیلین این تسلی را داشت که پس از دارفرقه او او را چون شهیدی گرامی شمرد روز تولد او را جشن گرفته و اگر امروز هم از هواداران او کسی باشد باز هم این جشن را میگیرند.

این رفتار کلیسا را بلرزه درآورد ولی بزودی از آن تقلید کردند و حتی در قساوت از آن درگذشتند هواداران پری سیلین را با شمشیر و دار و سنگ باران رهسپار وادی نیستی کردند.

زنی جوان و صاحب فضیلت را به اتهام روزه گرفتن در یکشنبه در شهر برد و سنگسار کردند این عذاب خفیف و ناچیز بود وحی رسید که خدا میخواست که روافض در آتش اندک اندک بسوزند دلیل قطعی این وحی آن بود که خدا در جهان دیگر آنانرا بدینگونه کیفر میدهد و شاه و نایب وی و همچنین کوچکتر قاضی خلیفه خدا در این جهان است.

مطابق همین اصل بود که در همه جا جادوگران را که علناً تابع قدرت شیطان بودند و مخالفان دینی را که جانی تر و خطرناک تر از جادوگران بودند به آتش میسوختند.

بدقت نمیتوان گفت که رفض آن راهبه ها چه بود که ربرت پادشاه پسر هوگ و کنستانس زن وی در سال ۱۰۲۲ به ارلئان رفتند تا در حضور آنان این راهبه ها را بآتش بسوزند؟ چگونه میتوان آنها دانست؟ در آن عهد جز عده ای ناچیز منشی و کشیش که نوشتن میدانستند نبود آنچه مسلم است اینستکه ربرت وزن وی از این منظره مکروه حظ بصر بردند یکی از این راهبه ها از لحاظ مذهبی شنونده اعترافات کنستانس بود و این ملکه برای تلافی مصیبت اعتراف بیک رافضی بهتر از این راهی نیافته بودند که ناظر فرو رفتن وی در کام شعله های آتش باشد.

عادت قانون میشود و از آن زمان تا ایام ما یعنی در بیش از هفتصد سال کسانیرا بآتش سوخته اند که به جرم داشتن عقیده ای باطل آلوده شده بودند یا دیگران آنها را آلوده میپنداشتند.

کفاره رخص

عقیده من آنستکه در رخص، عقیده را با تعصب نباید یکی پنداشت از همان آغاز پیدایش دین مسیح اختلاف عقاید بمیان آمد مسیحیان اسکندریه در بسیاری از اصول با عقاید مسیحیان انطاکیه موافق نبودند اشائی ها با آسیانیان مخالف بودند این اختلاف در همه وقت بوده است و ظاهراً هم همیشه بجا خواهد بود. عیسای مسیح که میتوانست همه گروندگان را به احساسی واحد معتقد کند اینکار را نکرده است از اینرو باید چنین پنداشت که قصد وی ایجاد این اتحاد احساس و عقیده نبود و هدف وی آن بوده است که همه کلیساهای خود را با آزاد گذاشتن آنها در پیروی از طرق مختلف به رعایت اغماض و ترحم وادارد و همه کلیساها نیز در شناختن وی بعنوان پیشوا و سرور با یکدیگر همدستان باشند تمام این فرق که امپراتوران سالها وجود آنها را بدیده اغماض مینگریستند یا از دیده آنان پنهان بودند، نمی توانستند به آزار ابناء خود یا آزار یکدیگر برخاست چه همه آنها تابع قضاة رومی بودند فقط حق طرح دعوی در محاکم داشتند، هنگامیکه قضاة یا والیان رومی آنانرا تعقیب کردند همه بوجود حق طبیعی متوسل شدند و گفتند « بگذارید ما در صلح و صفا خدا را بپرستیم آن آزادی را که به یهودیان نیز داده اید از ما نگیرید » هر فرقه ای امروز هم باستمرگی روبرو شود همین سخن را میگوید و میتواند بمللی که به یهودیان امتیازاتی داده اند بگوید « بما همان کنید که با فرزندان یعقوب کرده اید بگذارید ما نیز مانند آنان بدله خواه خود خدا را بپرستیم عقیده با بیش از مذهب یهود بدولت شما زیان نمیرساند شما بدشمنان عیسای مسیح بدیده اغماض مینگرید با ما که عیسی را میپرستیم مشفق باشید ما با شما جز در مباحث دقیق الهیات اختلافی نداریم خودرا از داشتن اتباع مفید محروم نکنید برای شما مهم است که این اتباع در کارخانه ها و مزارع و نیروی دریائی شما کارکنند و هیچ اهمیتی ندارد که معتقداتی غیر از معتقدات شما داشته باشند شما به بازوی آنان نیاز دارید نه بکتاب دعای آنان . »

تعصب موضوعی است کاملاً جدا گانه همیشه و بضرورت فرقه ستم دیده به حزب متعصب مبدل میشود ستم دیدگان پیرامون هم گرد می آیند و یکدیگر را دلداری میدهند و برای تقویت حزب خود باندازه ای تدبیر و مهارت دارند که فرقه غالب

آنهمه تدبیر را برای نابودی آنان فاقد است در اینصورت این دسته یا باید غالب شود یا نابود و این همان داستانی است که در دو سال اخیر امپراتوری دیوکلتین پس از شکنجه و آزاری که در سال ۳۰۳ گالریوس برانگیخت اتفاق افتاد ، عیسویان که ۱۸ سال تمام از دیوکلتین مساعدت و همراهی دیده بودند توانگری و تعداد نفوس آنان باندازه‌ای بود که قلع و قمع آنان ممکن نبود این عیسویان به کنستانس کلر پیوستند و بیاری پسروی کنسانتین جنگ کردند و بر اثر این امر در امپراتوری انقلابی پدید آمد .

هنگامیکه محرك دو امر علت یا روحی واحد باشد امور کوچک را میتوان با امور بزرگ مقایسه کرد نظیر همین انقلاب در هلند و اسکاتلند و سویس اتفاق افتاده است هنگامیکه فرانیان و ایزابل یهودیان را که نه تنها قبل از خانواده فعلی سلطنت بلکه قبل از عرب و گوت ها و حتی قبل از کارتاژها مستقر شده بودند از اسپانیا راندند اگر غرور جنگجویی یهودیان باندازه ثروت آنان بود و اگر توانسته بودند با عرب ها از در سازش درآیند . در اسپانیا انقلاب میکردند .

خلاصه ترحم هیچگاه نمیتواند حکومت را تغییر دهد مگر آنکه نا امیدی سلاحی برنده برای او پدید آورد موفقیت حضرت محمد هم شاید بر اثر هجرت از مکه و قصد همگان بقتل وی بود .

اگر بخواهند فرقه‌ای متعصب دولت را مشوش نکند بردبار باشید و از رفتار عاقلانه امروز آلمان و انگلستان و هلند تقلید کنید ، حزب نو هنگامیکه بقدرت میرسد یکی از دو راه را در پیش دارد یا تیغ برگیرد و بدون ترحم رئیس و زن و فرزند و پیروان حزب مخالف را بلا استثناء از دم تیغ بگذراند و یا اگر حزب مخالف نیرومند و فراوان است با او راه بردباری و تسامح را در پیش گیرد ، راه اول طریقه دیو است و راه دوم روش عاقل

همه اتباع دولت را با زنجیر منفعت بدولت متصل کنید بگذارید رومی و زندگی در تحت لوای قانون شما مصلحت خود را بیابند ، مذهب از خدا به بشر رسیده است و قانون مدنی یا اجتماعی از شما بملت شما .

کفر

لوثی نهم پادشاه فرانسه که تقوای او او را در مقام مقدسان جای داده است نخست قانونی علیه کفرگویان وضع کرد آنرا به عذابی تازه محکوم میکرد . با

آهنی سرخ زبان آنانرا سوراخ میکردند و این نوعی قصاص بود و عضو گناهکار بجزای خود میرسید ولی مشکل میتوان گفت که کفر چیست هنگام خشم یا شادی یا هنگام مکالمه ساده کلماتی از دهن بیرون میآید که زائد است مانند سدووه عبرانی و پهل و اوپل لاتن و بخدای لایزال که در هر مورد آنرا بکار میبرند بدون آنکه قصد سوگند یاد کردن بخدای ازلی را داشته باشند، کلماتی را که کفر و ناسزا بمقدسات مینامند معمولاً عباراتی مبهم است که خودسرانه آنها را تعبیر کنند قانونی که برای آنها کیفر مقرر میدارد مقتبس از قانون یهود است که میگوید « بیهوده نام خدا را ذکر نخواهی کرد » ماهرترین مفسر گمان میکند این قانون نهی از سوگند دروغ را در بر دارد و بهترین دلیل وی آنست که کلمه شاو که به پیهوده ترجمه شده است معنی سوگند دروغ را دارد. معلوم نیست سوگند دروغ را با فلتات لسان یا لغو در ایمان (۱) چه رابطه ای است؟ یهودیان به حیات خدا سوگند میخورند و این عبارتی مرسوم بود و فقط گواه کردن خدا بر شهادت کذب حرام است.

فیلیپ اوگوست در ۱۱۸۱ نجبای کشور خود را بعلت فلتات لسان بجریمه و فرومایگان را به غرق شدن محکوم کرده بود، نخستین جزء این فرمان بچگانه بی غور و جزء دوم مکروه و وحشت زا توهین بطبیعت بود که برای یک جرم فرد تهیدست را برودخانه غرق کنند و از نجیب دو یا سه شاهی بیول آنوقت کفاره بگیرند از همین روی این قانون عجیب مانند بسیاری از قوانین دیگر بدون اجرا ماند مخصوصاً هنگامیکه خود پادشاه را پاپ سلسنتین سوم تکفیر کرد و کشور او را جزء اراضی کفار بشمار آورد.

سن لوئی که آتش غیرت در نهادش برافروخته بود فرمان داد که لبهای بالای گوینده این کلمات موهن را ببرند و یا زبانش را سوراخ کنند و وی زبان یکی از بزرگان پاریس را برید و این بزرگ به پاپ اینوسان چهارم شکایت کرد این مرد روحانی بسختی شاه را نکوهید که این کیفر برای این جرم بسیار گران و نابجا بوده است پادشاه از این پس از این سختگیری خودداری کرد اگر پاپ ها برتری دیگر بر شاهان نمیخواستند برای اجتماع بشری بسیار فرخنده بود.

فرمان سال ۱۶۶۶ لوئی چهارم هم مقرر میدارد که « کسانی که بنام مقدس خدا یا مادر بسیار مقدس و یا مقدسان وی اهانت کرده اند برای بار اول بجریمه

و برای بار دوم و سوم و چهارم بجریمه دو برابر و سه برابر و چهار برابر و برای بار پنجم به غل و برای بار ششم به شکنجه جرح و بریدن لب بالا و برای بار هفتم به بریدن تمام زبان محکوم خواهند شد»

این قانون عاقلانه و بشری مینماید و کیفر سخت را پس از شش بار تکرار که هیچ محتمل نیست مقرر میدارد ولی برای کفرهای بزرگتر که اهانت، بمفدسات باشد مجموعه رویه قضائی ما که نباید تصمیمات آنها با قانون یکی دانست جز از دزدی در کلیسا سخن نمیگوید و هیچ قانونی از کیفر سوختن در آتش نام نمیبرد و هم چنین قانون درباره بیدینی علنی ساکت است یا چنین جنونی را پیش بینی نکرده است و یا تشخیص آن بسیار مشکل بوده کیفر این جرم به احتیاط و حزم قاضی بستگی دارد با این وصف عدالت باید از خودسری فارغ باشد.

در موردی بدین ندرت تکلیف قاضی چیست؟ تحقیق در سن بزهکار. ماهیت خطای وی، درجه خبثت وی، غوغا و فریاد وی، لجاجت وی، نیاز عامه با اجرای کیفر شدید یا عدم آن و اگر قانون صریحاً اعدام را برای جرم مقرر ندارد کدام قاضی خود را ناگزیر از صادر کردن این حکم میداند؟ اگر کیفری لازم باشد و قانون در این باره ساکت باشد قاضی باید بیهیچ تردید ملایمترین کیفر را مقرر دارد چه وی بشر است. اهانت به مقدسات کار جوانان هرزه است. آیا آنها را بهمان سختی کیفر میدهید که گوئی برادران خود را کشته اند؟ سن آنان بشفاعت برمیخیزد و چون از لحاظ عقل رشید نیست و نمیتوانند عواقب معامله ای پرخطر را بسنجند از تصرف در اموال خود ممنوعند و مسلماً برای پیش بینی عواقب رفتار کافرانه خود آن اندازه عقل و درایت نداشته اند.

آیا با جوانی هرزه که در غرور نادانی به تصویر مقدس توهین کرده ولی آنها ندزدیده است همان رفتاری را میکنید که با کسی که پدر و خانواده اش را زهر داده است؟ علیه این بدبخت صریحاً هیچ قانونی نیست و شما خود قانونی میسازید تا او را به بزرگترین شکنجه بسپارید وی مجازاتی عبرت انگیز را مستحق است ولی آیا شکنجه ای که طبیعت را بوحشت میآورد و مرگی موحش را نیز مستحق است؟

وی بخدا توهین کرده است بلی مسلم است و خیلی هم شدید با او همان

کنید که خدا با او میکند اگر توبه کند خدا از گنااهش درمیگذرد او را بتوبه مؤکد وادارید و از سرگنااهش در گذرید.

مونتیسکیوی مشهور شما گفته است (باید مردم را با احترام خدا برانگیخت و هیچگاه نباید انتقام خدا را گرفت) این کلمات را بسنجیم معنی آنها این نیست که از حفظ نظم عمومی باید غافل بود معنی آن کلمات چنانکه مؤلف صائب (جرائم و کیفرها) میگوید آنست که نا بخردانه بشری بخواهد انتقام وجود مطلق را گیرد نه قاضی شهر مرتبت موسی و عیسی را دارد و نه قاضی ده .

اغماض رومیان در این باره

در سراسر اروپا نقل محفل مردم دانا و خردمند بحث در اختلافی عجیب است که میان قوانین روم و آنهمه عادات وحشیانه ایست که جانشین آنها شده . مانند آلود گیهای شهر بزرگ و عالی که ویرانه های آنرا فرو میپوشد . مسلماً مجلس اعیان روم مانند ما خدای متعال را گرامی میداشت و برای خدایان جاوید و فرعی ولی وابسته بخدایان ازلی ، همان احترام ما را برای مقدسان خود قائل بود .

پلین در مدح نامه تراژان نیکوسخن خود را باین مطلب آغاز میکند که رومیان هنگام شروع بکار یا بسخن هیچگاه نام خدا را از یاد نمیدهند سیسرون و تیت لیو نیز بر همین مطلب گواهی میدهند هیچ ملتی مذهبی تر از ملت روم نبود ولی این ملت در عین حال باندازه ای عاقل و بزرگ بود که برای مجازات سخنان بیهوده یا افکار فلسفی از مقام خود تنزل نمیکرد این ملت نمیتوانست کسانیرا که به گفته فالگیران اعتقاد نداشتند چنانکه سیسرون که خود فالگیر بود اعتقاد نداشت کیفر دهد و یا کسانیرا کیفر دهد در جلسه علنی مجلس اعیان مانند سزار میگفتند که خدایان هیچگاه پس از مرگ کسی را عذاب نمیدهند .

صدبار گفته اند که مجلس اعیان اجازه داد که در صحنه نمایش این شعر را باواز بخوانند .

« پس از مرگ هیچ نیست و مرگ نیز چیزی نیست ، می پرسی که سردگان کجا هستند ؟ همانجا که پیش از زادن بودند » اگر کفری باشد بی شک این کفر است و با وجود احترام به مذهب از عهد انی یوس تا زمان ازن هرچه بوده کفر بوده است چرا مجلس اعیان روم آنها را کیفر نداده است ؟ برای آنکه این کفرها در

دولت هیچ تأییری نداشته هیچ مؤسسه را مشوش نکرده و به هیچ تشریفات مذهبی خلل نرسانده است قدرت انتظامی رومی‌ها بسیار مراقب بوده و با همین کفرها تا زمان تئودوز دوم خواجه مطلق نیمی از جهان بودند.

شعار مجلس اعیان روم چنانکه جای دیگر گفته‌اند این بود «توهین بخدا فقط مربوط به خود خداست» اعضاء مجلس شیوخ که بر اثر تأسیسات اجتماعی هر یک رئیس مذهب بودند از آن نمیترسیدند که رؤسای مذهبی آنانرا به بهانه گرفتن انتقام آسمان به گرفتن انتقام رؤسای مذهبی وادارند و هیچگاه نمی‌گفتند رگ و پی بیدینان را از هم بدریم تا مبادا خود ما را بی‌دین بدانند و با خونخواری به رؤسای مذهبی ثابت کنم که ما نیز مانند آنان مذهبی هستیم.

مذهب ما از مذهب رومیان قدیم مقدس‌تر است بیدینی در میان ماجرسی بزرگتر است تا در میان آنان خدا آنها کیفر خواهد داد فقط بشر باید اختلالی را که این بی‌دینی در نظم عمومی پدید آورده است کیفر دهد اگر در بیدینی دستمالی هم دزدیده نشده است و اگر کوچکترین اهانتی بکسی نرسیده و اگر مناسک مذهبی مختل نمانده آیا این بیدینی را مانند جرم پدرکشی کیفر میدهیم؟ آنکر سردار در روشنائی ماه خروسی سفید را کشته بود آیا باید آنکر سردار را با آتش سوخت؟

جرم وعظ و جرم آنتوان

کیفر واعظی از پیروان کالون که محرمانه در شهری اصحاب خود را موعظه کرده است اگر او را بیابند مرگ است و کسانیکه بوی شام و پناه داده‌اند بزندان ابد محکوم شده‌اند.

در کشوری دیگر کیفر واعظ یسوعی دار است آیا با کشتن این واعظ و بدار آویختن این یسوعی میخواستند انتقام خدا را بگیرند آیا بدین قانون انجیل از هر دو جهت توسل جسته‌اند که میگوید «هر که در مجمع گوش به سخن واعظ فرا ندهد بمثابه بت پرست و گیرنده اموال عامه است» ولی انجیل فرمان قتل این بت پرست و دار آویختن آن گوینده را نمیدهد، آیا رفتار آنان تقلید از این کلمات سفر تشبیه الاشتراع است که میگوید «اگر پیغمبری برخیزد و آنچه از پیش میگوید اتفاق افتد و بشما بگوید خدایان بیگانه را فرمان برید . . . و اگر برادر شما یا پسر شما یازن عزیز شما یا دوست دل شما بشما بگوید برویم و خدایان بیگانه را

به پرستیم او را دردم بکشید. اول شما او را بزنید سپس همه مردم بدنبال شما؟» ولی نه این پیروکالون بشما گفته است و نه آن یسوعی که خدایان بیگانه را فرمان بریم.

مستشار دوبرویهاسون راهب مسیحی به کالون طبیب سوره و کللابروآ همه فرمان یک خدا را میبردند با اینحال مینار رئیس محکمه فرمان داد که مستشاردوبرو را بدار آویختند و دوستان دوبرو نیز مینار را کشتند و یهان کالون یاران خود را برانگیخت تا طبیب سوره را در آتش ملایم سوختند و این تسلی خاطر را نیز داشت که در زدن کالا بروآ بسیار مساعدت کرد و جانشینان کالون آنتوان را به آتش سوختند آیا عقل، دین، عدالت است که مرتکب این قتلها شده است.

داستان آنتوان یکی از عجیبترین داستانهاست که خاطره آن در تاریخ جنون ثبت شده است و آنچه من در نسخه‌ای خطی و بسیار عجیب خواندم و قسمتی از آنرا یا کوب اسپن نقل کرده چنین است. آنتوان در شهر بریو در منطقه لون از پدر و مادر کاتولیک بدنی آمده و در پن آسوسن در مکتب یسوعی‌ها درس خوانده بود فری و اعظ او را در شهر مس پرتستان کرد و چون بشهر نانسی برگشت درست مانند یک رافضی علیه او اقامه دعوی کردند و اگر یکی از دوستان موجب رهایی او نشده بود او را بدار می‌آویختند به شهر سدان پناه برد و در آنجا چون او راهوادر پاپ گمان بردند در صدد قتلش برآمدند.

چون بر اثر سرنوشتی عجیب میدید که حیاتش نه از تعرض کاتولیکان مصون است و نه از تعرض پرتستان‌ها بشهر و نیز رفت و در آنجا یهودی شد صادقانه مؤمن شد و تادم آخر نیز معتقد بود که مذهب یهودی یگانه مذهب واقعی است و چون این مذهب در سابق مذهب واقعی بوده است همیشه باید واقعی باشد یهودیان از ترس مجادله اولیاء دولت او را ختنه نکردند ولی اینکار هیچ ایمان او را بدین یهود تقلیل نداد هیچگاه دین خود را علنی نمی‌کرد و حتی چون برای وعظ بشهر ژنورفت رئیس هیئت بود و سرانجام بمقامی رسید که او را نماینده مینامیدند، جنگ دائم روحی وی میان فرقه کالون که وی مأمور به تبلیغ آن بود و مذهب یهود که فقط بدان اعتقاد داشت او را مدتی طولانی بیمار کرد و به مالیخولیا و بیماری خطرناک گرفتار آمد و در هیجان الم روحی فریاد میزد که وی یهودی است نمایندگان

دیگر بدیدن وی آمدند و کوشیدند که او را بخود آورند وی بدانان پاسخ داد که جز خدای اسرائیل را نمیپرستند و محال است که خدا تغییر کند و خدا نمیتواند قانونی بیاورد و بادست خود آنرا بر الواح بکند و باز آن قانونرا لغو کند. بررد دین مسیح سخن گفت و سرانجام گفته خود را تکذیب کرد برای رهائی از محکومیت. ایمان خود را بمسیح کتباً اعتراف کرد ولی پس از نوشتن اعتقاد شوم وی او را از امضاء این اعتراف بازداشت شورای شهرواعظانرا فرا خواند تا رأی آنان را در باره رفتار با این مرد بدبخت بداند تعدادی اندک از این واعظان بر این عقیده بودند که باید بروی ترحم کرد و باید بیشتر بفکر معالجه مرض مغزی وی بود تا مجازات وی و اکثریت رأی داد که باید او را در آتش سوخت و همین کار هم کردند.

این واقعه در سال ۱۶۳۲ بود برای کفاره چنین حکمی صد سال عقل و تقوی لازم است.

ماجرای سیمن مون

سرانجام غم انگیز سیمن مون کمتر از سرانجام آنتوان موحش نیست در میان جشن های درباری پرشکوه و در میان عشق و لذات و حتی در زمان بزرگترین هرزه درائی و لگام گسیختگی بود که در سال ۱۶۶۳ این بدبخت را در آتش سوختند وی دیوانه ای بود که گمان میکرد رؤیائی می بیند و جنون را بدانجا رساند که خود را فرستاده خدا و حال در جسم عیسی مسیح پنداشت.

محکمه پاریس ویرا عاقلانه محکوم کرد که در زندان مجانبین توقیف شود عجیب آنکه در این تیمارستان دیوانه ای دیگر نیز بود که خود را پدر ابدی میپنداشت و ادعای اوضرب المثل شده بود سیمن مون چنان از دیوانگی رفیق خود متأثر شد که بجنون خود پی برد ظاهراً مدتی بر سر عقل و شعور باز آمد و توبه خود را بر قضاة عرضه داشت و از بدی بخت او را آزاد کردند. مدتی بعد دوباره جنون وی عود کرد و بایجاد اصول دین پرداخت از بدی سرنوشت با سرلن مقدس آشنا شد که مدتی دوست وی بود ولی بر اثر رقابت شغل خوانخواهرترین دشمن وی گردید این سرلن کمتر از مون در عالم رؤیا بسر نمیرد نسختین رؤیا های وی از خباثت عاری و عبارت از اشعاری عاشقانه و پراز دشنام به همرو و ویژیل بود از این نوع جنون

بنوعی شدیدتر رسید او را میدیدند که به پررویال دشنام‌های آتشین میدهد و پس از اعتراف باغوی زنان به بیدینی دعوی نبوت کرد و مدعی شد که خدا با دست خود مفتاح وحی را بوی سپرده است و با این مفتاح وی نوع بشر را اصلاح خواهد کرد و با آرتش مرکب از صد چهل هزار سرباز بر هواداران ژان سینوس تاختن میبرد. هیچ عاقلانه‌تر و صحیح‌تر از آن نبود که او را با سیمن مون در یکجا بگذارند ولی میتوان باور کرد که وی در آنات یسوعی شنونده اعتراف پادشاه نفوذی بزرگ یافت؟ به او ثابت کرد که این سیمن مون فرقه‌ای آورده است که باندازه فرقه ژان سینوس خطرناک است سرانجام ننگ را تا حد سخن چینی برخورد هموار میکند و از مأمور رسیدگی بجرائم فرمان توقیف رقیب بی‌نوای خود را میگیرد آیا یارای گفتن هست؟ سیمن مون محکوم شد که زنده در آتش بسوزد.

هنگامیکه او را به جایگاه عذاب میبردند در جوراب وی کاغذی یافتند که در آن عفو همه خطاهای خود را از خدا خواسته بود این امر بایست او را رهانده باشد ولی حکم تنفیذ شده بود بدون رحم و شفقت او را اعدام کردند. این وقایع مو را بر اندام راست میکند و در کدام کشور وقایعی بدین درجه از وحشت روی نداده است؟ افراد همه جا از یاد میبرند که باهم برادرند و تا حد مرگ یکدیگر می‌آزارند برای تسلی نوع بشر باید بخود بالید که این زمانهای ترسناک دیگر بر نخواهد گشت.

جادوگران

در سال ۱۷۴۹ در حوزه دینی و ورتسبورگ زنی را بجرم جادوگری بآتش سوختند در قرنی که ما بسر میبریم این حادثه‌ای بزرگ است آیا تواند بود ملتی که از تمدن خود میبالد و پرده خرافات را میدرد و سرانجام چنین می‌اندیشد که در عقل و درایت بحد کمال رسیده است با اینحال بجادوگران اعتقاد داشته باشد و زنی بینوا را با اتهام جادوگری بآتش بسوزد و اینکار تقریباً صد سال بعد از اصلاح ادعائی عقل و درایت وی باشد.

در سال ۱۶۵۲ زنی روستائی از شهر کوچک ژنوبنام میشل شدرن هنگام بیرون آمدن از شهر شیطان را دید شیطان چهره او را بوسید و عرض ارادت او را پذیرفت و بر لب بالا و روی پستان وی نشانی گذاشت که همیشه آنرا بکسانیکه

معشوق خود میدانست اعطا میکرد. این مهر شیطان امضای کوچکی است که مطابق قول همه فقهای مردم شناس آن عهد پوست را کرخت میکند.

شیطان به میشل شدن فرمان داد که دو دختر را جادو کند وی فرمان خواجه را موبو بکار بست پدر و مادر دختران او را از نظر حقوقی بارتکاب اعمال شیطانی متهم کردند از دختران تحقیق کردند آنانرا با متهم مواجهه دادند دختران گفتند که در قسمتی از بدن خود دائماً احساس خارش می کنند و گرفتار آزار شیطان شده اند اطباء یا لااقل کسانیرا که در آن عهد بطیب معروف بودند فراخواندند دختران را معاینه کردند و در تن میشل شدن مهر شیطان را که صورت مجلس نشان شیطانی مینامد یافتند و در آن سوزنی طویل فرو بردند که این خود شکنجه ای دردناک بود از جای سوزن خون بیرون جهید و میشل با فریادهای خود نشان داد که مهر شیطان پوست را کرخت نمیکند قضات چون دلیل جادوگر بودن میشل را کافی ندیدند او را شکنجه دادند و شکنجه دلیل را کامل کرد این بدبخت در برابر شدت شکنجه تسلیم شد و سرانجام بآنچه میخواستند اقرار کرد.

اطباء باز بجستجوی نشان شیطان پرداختند آن نشان را در امضائی کوچک که در ران وی بود یافتند سوزن را در آن فرو بردند عذاب شکنجه چنان موحش بود که این موجود بینوای محض به سختی سوزن را احساس کرد فریادی بر نیامورد بدینطریقی جرم ثابت شد ولی چون عادات و اخلاق میخواست ملائم شود او را پس از دار آویختن و خفه کردن بآتش سوختند.

تمام محاکم اروپای مسیحی اینگونه احکام را مایه رونق خود میدانست توده ای هیزم همه جا برای سوختن جادوگران و رافضیان شعله ور بود خرده ای که بر ترکان میگرفتند آن بود که جادوگر و جن زده در میان آنان نیست و این فقدان جن زده را دلیل قاطع معمول بودن مذهب آنان میپنداشتند

فردی مشتاق مصالحت عامه و بشریت و دین واقعی در یکی از وسایل خود در دفاع از بیگناهان نوشته است که محاکم عیسوی بیش از صد هزار تن را باتهام جادوگری بمرگ محکوم کرده است اگر تعداد بی پایان رافضیان مقتول را بر این قتل عام قضائی بیفرائیم این قسمت جهان داری بنظر میرسد پهناور و مملو از جلاد و مقتول و آکنده بقاضی و مأمور اجراء و تماشائی.

فصل سی و هشتم

درباره چند منشاء کلی اشتباه و ظلم در قوانین و نخست در باره تصور خطا از فائده، تصور خطای قانون گزار از فائده یکی از منابع سرشار اشتباه و ظلم است - پرداختن به معایب جزئی بیش از پرداختن به معایب کلی بجای برانگیختن احساسات طبیعی در صدد ممانعت از آن بر آمدن و بر عقل و بیان فکر مهر سکوت نهادن و بفکر گفتن که بنده باش ناشی از تصور خطا از فائده است و همچنین از این تصور خطا از فائده است اگر بخواهند زیانی خیالی یا ناچیز را بر هزاران فائده واقعی برتری دهند .

مسلماً کسی فکر مستقیم ندارد که بخواهد به بهانه آنکه آب و آتش سولد حریق وسیل است این دو عنصر را از دسترس مردم دور کند و یا جزو ویرانی و نابودی راهی برای ممانعت از شر و گزند نداند .

همچنین قوانین مخالف با حمل سلاح را میتوان عاری از فائده دانست چه این قوانین سلاح را از فرد آرام و صلح جو میگیرد و آنرا در دست خائنانی میگذارند که بنقض مقدس ترین پیمان چنان مأنوس شده اند که دیگر اعتنائی به پیمانهای تحمیلی و یکجانبه ندارند .

از آن گذشته این پیمانها چندان مهم نیست و نقض آنها خطری در بر ندارد از سوی دیگر اگر قانون ناظر بخلع سلاح را با شدت اجرا کنند آزادی فردی را که برای بشر و قانونگزار دل آگاه بسیار عزیز و محترم است از میان بر میدارند و بیگناه را دستخوش تحقیقات و آزارهایی خودسرانه میکنند که جز برای مجرمان نباید بکار رود . اینگونه قوانین جز بر تعداد قتل نخواهد افزود چه افراد بی سلاح را در معرض حملات خائنان میگذارد و این خائنان چون مطمئن اند که دفاعی مسلحانه در میان نیست گستاخ تر حمله میکنند و همچنین این قوانین از دزدی مسلحانه بزیانی مردمی شریف که در معرض این دزدی قرار گرفته اند حمایت میکند .

این قوانین ثمر احساساتی پرهیجان است که وقایعی خاص آنها را پدید آورده و هیچگاه نمیتواند نتیجه آن اندیشه های عاقلانه باشد که در یک ترارزو خیر و شر را میسنجد برای ممانعت از وقوع جرم نیست که این قوانین را وضع کرده اند بلکه احساس ترس موجب این قوانین است .

همچنین بر اثر تصور خطا از فائده است که میخواهند گروهی از موجودات حساس را تابع آن نظم و هم آهنگی کنند که فقط در خور مواد جامد بیجان است و باز بر اثر این تصور است که محرکات فعلی را که تأثیری عمیق و پایدار در ذهن بشر دارد فراموش میکنند و محرکات بعید را که اثری ضعیف و زود گذر دارد بکار میبرند این محرکات بعید فقط مؤثر در ذهن کسانیست که تخیلی بسیار قوی دارند و میتوانند هدف بعید را با روابطی عقلی بزرگ و نزدیک کنند و بدیهی است که اغلب افراد این گونه تخیل را فاقدند.

سرانجام میتوان تصور خطا از فائده آن تصویری را نامید که با بازی با الفاظ بصاحت عامه را از منافع خصوصی جدا میکند.

میان حالت طبیعی دخالت اجتماعی این تفاوت هست که بشر وحشی تا آنجا که نفعی دارد بدیگران زیان میرساند و حال آنکه بشر اجتماعی بعلت قوانین فاسد گاهی بدون وجود فائده بدیگران ستم میکند.

مرد مستبد ترس و حقارت را در دل بندگان خود میآفریند ولی این ترس و حقارت بخود او باز میگردد و بزودی سراسر عرصه دل وی را فرا میگیرد و او را دستخوش شکنجه هائی میکند که از آنچه خود موجد آنست بزرگتر است.

آنکه از ایجاد وحشت لذت میبرد اگر فقط خانواده خود و اطرافیان را بترساند با خطری روبرو نیست ولی هنگامیکه وحشت عام باشد و هنگامیکه دامنه آن بجمعی کثیر سرایت کند. در اینصورت مستبد باید بر خود بلرزد باید از دلآوری، نا امیدي بترسد مخصوصاً باید از مرد دلیر ولی محتاط بترسد که میتواند با مهارت مردم ناراضی را بر او بشورانند و اینکار از آن رو بسیار آسان است که وی عزیزترین امید را در روح مردم بیدار میکند و خطرات کار را با توجه بجمعی کثیر که در ایفاء آن شرکت دارند بانان نشان میدهد این نکته را هم بر این بیفزائید که مردم بدبخت به نسبت مصائبی که بر آنان فرود میآید، بزندگی خود، چندان اهمیت نمیدهند.

مسلماً از همین روست که آزار همیشه آزاری تازه بدنبال داشته است استبداد و کینه احساساتی پایدار است که بیاری یکدیگر برمیخیزند و به نسبتی که آنها را بکار میبرند نیروئی تازه میگیرند و حال آنکه در دلهای فاسد ما عشق و عواطف لطیف بر اثر تمتع از مطلوب ناتوان و تباه میشود.